

# شیخ هادی نجم آبادی و

## داستان‌هایی از زندگی او

-۲-

### طباطبائی و آقا شیخ هادی

گویند آقا سید صادق طباطبائی از بزرگترین و مشهورترین علمای عصر خود بود، با آقا شیخ هادی مخالف و کدورتی از وی در دل داشت ولی فرزندش آقا سید محمد طباطبائی از اصحاب شیخ بود، روزی از روزها سید نوجوان از شیخ جویا شد که راه سنگاری و خوشبختی چیست؟ گفت: ترك علاقه و سفر از خلق به حق پیوستن است.

سید پرسید: راه و روش آن کدام است؟

شیخ گفت: هر گاه که خواهی وارسته شوی و در سیر روحانی و ملکوتی وارد گردی تا خدا را بینی چه بهتر که بیایی و با هم همسفر شویم، ترك تهران و شئونات آقازادگی و آقائی را کرده و در گوشه‌ای از طبیعت پناه بریم.

شیخ که قدرت روحی و تأثیر کلام غریبی داشت، بسیاری از هوشمندان آزاده و روشن فکر را مجذوب و شیفته خود کرده بود آقازاده طباطبائی را هم تحت تأثیر و تصرف روحی خود قرار داد. سید نوجوان هم يك باره ترك همه چیز را گفت و بدون اجازه و اطلاع پدر همراه شیخ راه صحرا را پیش گرفت.

آقا که پانزده روز از فرزندش بی‌خبر شد، نگران گشت و هر چه جستجو و

تحقیق کرد همین اندازه دانست که او با شیخ دوست است و همسفر شده‌اند کجا رفته‌اند ، معلوم نشد. ناچار برای حفظ آبرو به نزد شاه رفت . شکایت از دست شیخ نمود و فرزند جوانش را از او خواست . سلطان تنی چند از رجال و وزیران را مأموریت داد که به هر جا روند و تحقیق نمایند تا شیخ و آقا زاده را به تهران باز آورند. صدراعظم آنان را در کهریزک یافت و به تهران آورد و آقا سید محمد را به دست پدر سپرد .



آقا  
سید  
محمد  
شباب  
طبا  
ئی

آقا سید ' ادق طباطبائی بعد از این واقعه لب از مخالفت با شیخ فرو بست و دیگر در باره اش چیزی نگفت .

می‌دانیم که آقا سید محمد طباطبائی بعد از پدر بزرگوارش از علمای بزرگ و بنام تهران و روشنفکر عصر خود بود ، نقش اساسی را در اساس مشروطیت داشت در راه آزادی ایران وظیفه دینی و ملی خود را به درستی و پاکدامنی انجام داد .

دیدار ناصرالدینشاه از شیخ

گویند بیمارستان وزیر تهران که موقوفه یکی از رجال است ، شیخ مقصدی

ساختمانش شد ، همه روزه سرکشی به بنا و کارگر می کرد ، نظارت مستقیم در بنا داشت . آن زمان که شیخ بکار بیمارستان پرداخت « ۱۳۱۱ هـ - ق » در نظرها عجیب بود ، خیرات مردم بیشتر بنای مدرسه ، آب انبار ، تکیه تعزیه ، سقاخانه بود ، ایجاد بیمارستان و گرمابه برای مردم تازه تازگی داشت !

روزی از روزها ناصرالدین شاه قاجار همراه تنی چند از وزیران و رجال دولت بی خبر به دیدار شیخ رفت ، از کارگرانی که سرگرم خاک برداری بودند پرسید که آقا شیخ هادی کیجاست ؟ گفتند : نمی دانیم آقا شیخ هادی کیست ؟

دو تا شیخ همه روزه اینجا می آیند و اینک در آن خاکها دراز کشیده اند ! نزدیک که شدند شیخ را دیدند که قلندروار برخاک دراز کشیده است . احترامات لازمه را به جای آوردند ، شیخ هم بسادگی و وارستگی همانجا از سلطان و درباریان پذیرائی طلبه گی کرد از قضا در آن نزدیکی ها دوره گردی انگور فروش از نداشتن مشتری چرت می زد و از بینوایی در خمار بود . شیخ مقداری از انگور او خرید و به نزد مهمانان ناخوانده گذاشت ! شاه که حالت وارستگی و آخوندی شیخ را دید برای خوشایندی وی دستور داد از انگورها خریداری کنند . هریک از حاضران برای نزدیک شدن به شاه از یکدیگر پیش دستی کرده و همه انگورهای طبق کش را به قیمت گزاف خریدند و از اینکه تیره بختی بنوایی رسید شیخ شاد شد .

### خدا خانه ظالم را خراب کند

« گویند یکی از مردم کرمان در اثر تعدیات حکمران و مأمورین قاجار از هستی ساقط شده بود ناچار به تهران شفاقت تا داد خود را از ستمگران بستاند ! هرچه دوید هیچ نتیجه ای نگرفت ناچار در تهران ماندگار شد از سرگردانی همه روزه به مجلس شیخ رفت تا عقده دل را خالی کند ، از مظالم حکام و تعدیات مأموران و درباریان ناصرالدین شاه داستان ها همی گفت ، حاضران مجلس سکوت می کردند . فقط شیخ بود که می گفت : خدا خانه ظالم را خراب کند ، خدا خانه ظالم را خراب کند (۱) .

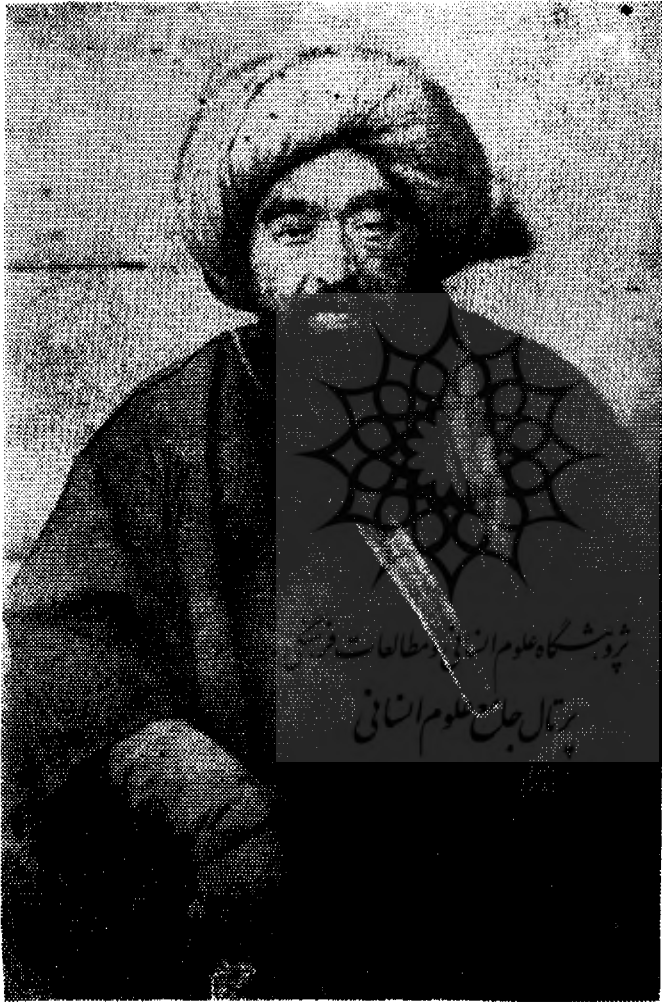
۱- داستان نخستین این گفتار را شادروان دهخدا صاحب « لغت نامه » حکایت

کرد ، با دو داستان دیگر این سخن از استاد علامه فقید شریعت سنگلجی شنیده شد . مرحوم آقا شیخ حسن سنگلجی پدر شریعت از دوستان و یاران شیخ بود ، به همراه همشیره زاده شریعت « استاد دکتر محمد جواد مشکور عصرها به خانه و دارالتبلیغ آن بزرگ مرد می رفتیم ، یادش بخیر روحانی روشن و آزاده ای بود .

استاد مشکور هم گاهی بر سبیل حکایت آخر روزها و داستان ها را به یاد می آورد

آری : بازگو از نجد و از یاران نجد- تا درودیوار را آری بوجد .

گویند نیاکان وی از مردم روستای نجم آباد بودند پس از تحصیل و بازگشت از نجف بنام یکی از اعلام فقهای بزرگ تهران مشهور شد. در امور شرعی و آمیزش همیشه با مردم بود، از خلوت کردن؛ ارمغان پذیرفتن، در دادخواستها از خواهش دوستان و برآوردن انجام تقاضاهایشان سخت گریزان بود، گاهی زمانی اندک یا زیاد ناپدید می شد یا به جستجو می پرداخت تا ستمی را از میان بردارد یا بینوائی را سرو سامان بخشد،



مرحوم

آقاسید

صادق

طباطبائی

سید صادق طباطبائی سنبلی

در امور قضاء و دادخواهی شخصاً رسیدگی می نمود ، هرگز ناسخ و منسوخ ننوشت ، حکم کسی را امضاء ننمود ، بیش از دویست خانواده بینوا از همه جور ، از طبقات مردم تیره بخت نان خوار شیخ بودند ، جز خوراک ناهار و شام به چیزی عادت نداشت ، آنهم نان و دوغ یا آب گوشت یا آش بود .

غذای لذیذ و گوارای جور بجور را بمردم می داد ، خود نمی خورد ، گروهی از یتیمان را کفیل همه مخارج بود که در دبستان رشديه دانش آموزند ، دستور داد که باید ناهار این کودکان یتیم پلوخورشت باشد . این کودکان را در هر ماه به نزد خود می آورد برای آزمایش و امتحان حاضر می کرد ، به آنان خوراک خوب می داد ، ولی خود از آن نمی خورد .

هرگاه پیروان مذاهب مختلف از وی جويا ميشدند آنان را موافق کیش خودشان آنگاه می ساخت ، سؤال کننده از هر مذهب و مسلکی بود ، کتاب های او را نام می برد . از مندرجاتش شاهد می آورد ، از اینجهت پیروان ادیان و مذاهب سخنان شیخ را ازجان و دل می پذیرفتند .

با آنکه مجتهد و صاحب نظر بود هرگز فتوا نمی داد ، هرگاه مسئله ای از وی پرسیده میشد رأی مجتهد آن مقلد را جويا ميشد ، اگر سؤال مرد هانا بود ، نخست فتوا و نظریه علمی او را جويا ميشد آنگاه هرچه در باره آن مسئله عملی بود نقل می کرد و می گفت فلان عالم در کتاب خود چه چیز نوشته است ، به تحقیق اجتهادی و نظری می پرداخت ، در مجلس خود میان بزرگان ، توانگران ، کدایان بی سرو پا تفاوت نمی گذاشت . به سخن سرگوشی و نجوا گوش نمی داد ، همی گفت : هرگاه سخن درست است آشکارا باید گفت تا همه کس بشنود اگر نادرست است من چرا بشنوم .

نشست و مجلس وی در همه عمر بر روی خاک بود ، گاهی کسی جایگاه مجلس ایشان را شن و سنگ ریزه می ریخت که لباس مردم خاکی نگردد .